

بی صوغ غفر شایسته

عبدالمسین  
 ماه ۱۱۸۱

عاشقانه محرم کربلا

عبدالمسین  
 ماه ۱۱۸۱

عاشقانه محرم کربلا

عبدالمسین  
 ماه ۱۱۸۱

عاشقانه محرم کربلا

**تخصص**

نشریه بسیج دانشجویی تحریر  
 دانشگاه فرهنگیان  
 پردیس شهید باهنر اصفهان  
 سال چهارم شماره بیست و ششم  
 مهر ۱۳۹۷ توزیع رایگان



دانشگاه فرهنگیان

کنار قدمهای جابر

تهران وبغض نامومش

تابستانه داع با طرح هنسون آمریکایی

بریل، یک عاشقانه

ناملے پر بلا کشایے مدارس

گدري در آشیپ خانای دانشگاه فرهنگیان

نشریه بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان  
پر دین شهید باهنر اصفهان  
سال چهارم / شماره بیست و ششم /  
مهر ۱۳۹۷ / توزیع رایگان

بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان، پر دین  
شهید باهنر اصفهان

صاحب امتیاز:

پر دین شهید باهنر اصفهان

مدیر مسئول:

محمد رضا بختیاری

چند نکته:

۱. این نشریه از مقالات و مطالب دانشجویان محترم استقبال می کند.

۲. نشریه در ویرایش و تلخیص مطالب ارسالی آزاد است.

۳. مطالب صرفاً بیان کننده دیدگاه شخصی نویسنده است.

۴. از آنجایی که نشریه با هزینه بیت المال و به صورت رایگان تهیه می شود، لطفاً بعد از مطالعه در اختیار دوستان قرار دهید.

۵. لطفاً پیشنهادات و انتقادات خود را به ما ارسال کنید.

نشریه دارای اسماء متبرک است و حفظ حرمت آن به عهده خواننده می باشد.

tahrir.cfu@gmail.com  
tahrircfu.blog.ir  
bpbi.blogfa.com

روابط عمومی:

محمد جواد زاهدی

سامانه پیامکی:

۰۶۱۳۳۲۲۲۲

سخن سردبیر

الهی اگر بر ما توفیق کاری عطا نمودی ما را در آن کار سالم و محفوظ بدار و نگاه ات را از ما بر ندار زیرا در اثر نگاه تو از رنج و اشتباه در امان هستیم.

با عرض سلام و احترام خدمت تمام دانشجویان گرامی خصوصاً وروردی های جدید که امسال مقطع تحصیلی جدیدی را شروع می کنند. امسال نیز مانند سال های گذشته نشریه تحریر با قدرت مشغول فعالیت و مطالبه گری های دانشجویی می باشد.

در اینجا لازم به ذکر است بخاطر فارغ التحصیل شدن عده ای از خانواده بزرگ تحریر به خصوص جناب آقای علی ابوالحسنی سردبیر نشریه و آقای علی کاظمی مدیر مسئول پیشین کمال تشکر و قدر دانی را بجا آورم که با زحمات خود مسیر این نشریه را ادامه دادن و از عنوان های کشوری این نشریه دفاع کردند.

امسال نیز به لطف خدا و با یاری شما عزیزان اقدام به بررسی مشکلات دانشجویان، مسائل مهم پیرامونی کشور می پردازیم که این دو امر در صورت مشارکت و نظردهی شما دانشجویان مسجل نمیگردد.

همچنین نشریه تحریر آماده بیان نظریات حق طلبانه همه ی اصناف دانشجویی با هر سبک و سیاق می باشد. به امید حضرت حق بتوانیم زبان گویای شما همراهان باشیم.



## تابستانه داغ با طرح هنسون آمریکایی

اما در بعضی از شهرها به طور خفیف موفق شد و با تغذیه رسانه ای توانست جنگ روانی را ادامه دهد، مرحله بعدی کشته سازی بود که نمونه آن در شهر کرج در جریان ناآرامی ها اتفاق افتاد اما باز هم با درایت نیروهای قضایی و انتظامی و اطلاع رسانی های به موقع جلوی حاد شدن قضیه گرفته شد.

### مشکلات معیشتی که قبلا از طریق مقام معظم رهبری به اطلاع دولت و مسئولین گوشزد شده بود، نقطه فضا سازی جریان برانداز بود

هر روز با دادن خوراک رسانه ای از قبیل اطلاعیه برای راهپیمایی، قصد برهم زدن نظم جامعه دیده می شد در اینجا چند اقدام به موقع توانست این مراحل از طرح هنسون را به موفقیت نرساند اولین آن اقدام به موقع روحانیون و مدارس علمیه در اعتراض به وضعیت بد اقتصادی و برگزاری تجمع هایی در مشهد و قم بود که توانست آتش خشم مردمی که فکر می کردند روحانیون از آنها جدا هستند را فرونشاند، اقدام بعدی، صبر انقلابی مردم بود که با توجه به بی تدبیری ها، وضعیت بد معیشتی، ماجرای قطعی برق و آب، مشکلات محیط زیستی و همه کم کاری های مسئولین بهانه به دست ضد انقلاب ندهند. اقدام بعدی ورود به ماه محرم و عزاداری سید و سالار شهیدان بود که با ممبرهای بصیرت افزا توانست ناراضیاتی از نظام را کاهش دهد و همبستگی مردم و اتحاد آنها را در مقابل توطئه های دشمن و استکبار جهانی با الگو گرفتن از مبارزه امام حسین علیه السلام با کفر را بیشتر کند. این اقدامات باعث شد طرح هنسون در مراحل اولیه ساقط شود و به مراحل بعدی یعنی حمله مسلحانه و مسلح کردن مردم نرسد. البته شرایط بد اقتصادی در شهریور ماه با توجه به جنگ روانی راه افتاده توسط دشمن به وسیله رسانه و فضای مجازی و نوسانات ارز که از چند ماه قبل شروع شده بود موجب شد که ارزش ریال به شدت افت کند و مردم شاهد گرانی های عجیب و غریب در کالاهای اساسی و مایحتاج روزانه خود شوند، در پایان تابستان البته ضد انقلاب بیکار نشست و زهر خود را ریخت و با یک حمله کور به مراسم رژه نیروهای مسلح در آغاز هفته دفاع مقدس خواست تا طرح را ادامه دهد و نشان دهد برنامه برای ماه های آینده نیز دارد بنابراین ایجاب می کند مسئولین تلاش خود را مضاعف کنند تا در ماه های آینده برای مقابله با نقشه های دشمن برنامه داشته و بیش از این فشار معیشتی و اقتصادی را به مردم تحمیل نکنند و ما نیز مسئولیت خطیر بصیر بودن در برحه هایی که در انتظار ماست را برعهده داریم تا به حول قوه الهی جشن ۴۰ سالگی انقلاب اسلامی ایران را که خاری در چشمان مستکبرین جهان است هر چه پر شکوه تر برگزار کنیم.

به مناسبت آغاز سال تحصیلی جدید و روشن شدن دوباره چراغ علم و علم اندوزی در این متن قصد دارم به تحلیل اتفاقات پیش آمده در تابستان داغ ۹۷ بپردازم امیدوارم با مطالعه این متن بتوانیم در حوزه بصیرت و بصیرت افزایی که یکی از دغدغه های مقام معظم رهبری برای جوانان و دانشجویان است فعالیت سودمند انجام داده باشیم. تابستان ۹۷ با پایان ماه مبارک رمضان شروع شد با سخنرانی مقام معظم رهبری و صحبت های روشنگرانه ایشان در مورد دغدغه های مردم، مسئله معیشت و موضوعات دیگر در خطبه های نماز عید فطر و سخنان ایشان یک هشدار بود برای مسئولین که بیشتر به فکر معیشت مردم باشند.

زمنه هایی از آن سوی مرزها در فضای مجازی پیچیده شده بود، سخنرانان سیاسی و مذهبی همگی از طرح جدید دشمن صحبت می کردند طرحی به نام طرح هنسون در ایران، طرحی که وزیر خارجه آمریکا و مشاور وی با تکیه بر آن گفته بودند جمهوری اسلامی جشن چهل سالگی خود را نخواهد دید و این تابستان، تابستان داغی برای جمهوری اسلامی خواهد بود و تا سه ماه دیگر خبرهای خوبی به شما - در دیدار با منافقین و براندازان - می رسد و تیر ماه داغی در انتظار جمهوری اسلامی خواهد بود. از ناآرامی های دی ماه هنوز مدت زیادی نگذشته بود و دشمن نقاط ضعف خود را شناسایی و از طریق شبکه های اجتماعی سعی در اصلاح آن داشت. شرایط رکود و بد اقتصادی همه گیر شده بود، با بی تدبیری هایی شبکه برق رسانی دچار اشکال شده بود و مردم باید ساعت هایی را در تابستان بدون برق سپری می کردند، کمبود آب و ریزگردها، افزایش بی دلیل قیمت خودرو و طلا و مایحتاج مردم همگی موجی از ناراضی را در مردم به راه انداخته بود که با دخالت رسانه ای دشمن و ضد انقلاب فراگیر شده بود و برای به وجود آمدن اعتراض همه چیز را مهیا می ساخت. اما طرح هنسون چه بود؟ چه شد؟ و آیا به نتیجه رسید یا خیر؟

**طرح هنسون، طرحی برای براندازی جمهوری اسلامی بود که از چند مرحله تشکیل شده بود، اولین مرحله آن فشار اقتصادی ای بود که با خروج آمریکا از برجام و جنگ روانی بازگشت تحریم ها آغاز به کار کرد**

مرحله بعدی ناراضی مردم بود که در شهرهای کوچک بار دیگر قصد انجام آن را در تابستان همانند دی ماه سال گذشته داشتند که با درایت مردم بصیر و نیروهای امنیتی به طور کامل موفق به انجام آن نشده



این دیدار بنظر من فصل جدیدی در ترسیم راه جمهوری اسلامی ایران بود به این معنا که از جهت سیاسی اجتماعی و مخصوصا اقتصادی که جنگ فراروی نظام هست مسیر را حضرت آقا به راحتی و روشنی ترسیم کردن برای تمام آحاد جامعه و همچنین کارگزاران نظام از صدر تا ذیل و عملا انحراف از خط انقلابی انقلاب اسلامی را مثل گذشته بزرگترین خیانت و ضرر آسیب نظام دانستند و این را هشدار دادند و به آحاد ملت و همچنین مدیران نظام و این تکیه مردمی رهبری یعنی همان رابطه قدیمی و در عین حال پر صلابت و همیشگی امت و امام، امام و امت بار دیگر در این سخنرانی مورد تاکید و هم به منصفه ظهور گذاشتند و این نقطه قوت نظام جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی است که همیشه مورد تاکید امام و رهبری معظم بوده و هست و خواهد بود و یکی از سپرهای قوی حرکت نظام به سمت جلو در مقابل تمام تهدیدهای داخلی و خارجی است. امروز بیت العدل حضرت آقا تکیه به جوانان و تکیه به نیروهای داخلی بود که همیشه و در تمامی دورانها و زمانها حضرت آقا تاکید داشتند و امروز بیشتر، چرا که ما امروز به نیروی متخصص و متخصص در شکل اقتصادی و در شکل صنعتی آن بیش از پیش نیازمندیم و حضرت آقا این را مورد تاکید چندین باره خودشان قرار دادند و می توان گفت امروز در صلابت کامل تنها راه پیشرفت در راه مبارزه در برابر استبداد و استکبار در هر شکل و شانی را حضرت آقا ترسیم کردند و فقط بار دیگر این جمله را در ذهن متواتر می کند که همان جمله طلایی حضرت امام که میفرمایند پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکت شما آسیبی نرسد. این را یکبار دیگر در این تجمع عاشورایان دیدیم و شنیدیم و لمس کردیم و امیدواریم که ما، شما و نسل های بعدی ما به این شاه کلید حرکت کشور پایبند باشند و عمل کنند و حاصل مبارک هر روز بیش از پیش استفاده کنند و به جهانیان اثبات کنند که تنها راه حفظ ارزشها در این برهوت ارزشها حفظ ارزش های ایمانی در سایه نگاه به نظام ولایی و انسانی اسلام است.

زهرا داوری

## FATF# یعنی نفوذ در شبکه بانکی

موضوع FATF مسئله ی این روزهای کشور ماست که متأسفانه ما درک درستی از چیستی آن نداریم درحالی که موضوعی پر اهمیت است که در مجلس تصویب شده. این بی اطلاعی ما ممکن است دری بر روی بیگانگان برای کنترل مالی کشور ما باز کند. لذا در این متن به معرفی و بررسی سازمان FATF به صورت کلی می پردازیم. هر تمدنی که در جهان تشکیل می شود سه موضوع اصلی را برای خود تبیین میکند: ۱- هر تمدنی یک سری پایه های ارزشی دارد که مبنای آن تمدن است. این ارزشها را ما در اسلام با عنوان اصول دین می شناسیم و در غرب این ارزشها با نام مبانی وجود دارند. مثل اصالت لذت، اصالت سود، اومانیسیم، ربا محوری و... ۲- در هر تمدن برای عمومی کردن و گسترش و استفاده از ارزشها تعبیه هایی می شود. ما در اسلام فروع دین را برای تبیین ارزشها و اصول دین داریم. در غرب این تعبیه ها با نام سیستم وجود دارند. مثلا برای مبنای ربا محوری و سود گرایی سیستم پولی و مالی را ایجاد کرده اند. ۳- ما یک سری فروع دین و سیستم هایی داریم که برای عمل به آنها قوانینی را در تمدن وضع می کنیم و برای نظارت آن قوانین اهرم های قدرتی را می گذاریم. در اسلام ما این موضوع را با نام احکام دین می شناسیم. مثلا روزه خواری در ملا عام حرام است. این یک حکم است که برای عمل به فروع دین در جامعه وضع شده است. برای مقابله با روزه خواران ما اهرم های قدرت پلیس و... را داریم. در غرب به این احکام استاندارد می گویند که ناظر بر عملی شدن مبانی سیستم های آنهاست. لازم به ذکر است که حق تحفظ در احکام یا استانداردها نداریم. یعنی نمی توان گفت که من روزه میگیرم اما خمس نمی دهم. اگر این کار را انجام دهید اهرم های قدرت یک سری محدودیت هایی برای شما قائل می شوند. اینجا قبل از ورود به بحث اصلی لازم است این نکته را متذکر شویم که اگر با نگاه تمدنی به این مسئله نگاه کنیم مبینیم که ما میخواهیم در برخی موارد دنباله روی غرب باشیم. مثلا در مباحث بانکی، درحالی که به طور کلی مبانی آنها با ما متفاوت است. مبانی نظام بانکداری غرب ربا است. درحالی که ما ربا را جنگ با خدا می دانیم. این همان مسئله ی غرب زدگی است که جای تفکر دارد. واقییت FATF ما تا سال ۲۰۱۵ در لیست سیاه این سازمان بودیم اما اقدامی نمی شد. چون وزیر اقتصاد قبلی آقای طیب نیا تعهدی به این سازمان داده بودند که ما را از لیست سیاه خودش خارج کند ما هم سعی می کنیم به توصیه های او عمل کنیم. یعنی عملا دولت داشت بدون اطلاع دیگران FATF را عملی می کرد. اما چه شد که مردم متوجه این موضوع شدند؟ سال ۱۳۹۴ یعنی زمانی که ایران به تمامی تعهداتش در برجام عمل کرده بود و به تایید رسیده بود رئیس خزانه داری آمریکا که مدیر FATF هم بود (جای تامل دارد چون رئیس خزانه داری آمریکا به تعبیر رهبری مسئول جنگ با ایران است و حال مدیر FATF هم شده) متنی را منتشر کرد با این مضمون که در صورتی شرکت ها می توانند با شرکت های خارج شده از تحریم وارد معامله شوند که شرکت هایی که در لیست ذیل منتشر می شود ذی نفع نشوند. این بدان معناست که اگر شرکتی از خارج یا حتی داخل کشور بخواهد با شرکتی وارد معامله شود باید در نظر بگیرد که سود حاصل منفعتی برای شرکت های داخل لیست سیاه نداشته باشد. نظارت بر این موضوع از طرف FATF ملزم به آن است که آمریکا از تمامی گردش های مالی شرکت های ایرانی و شرکت های در حال معامله با ایران اطلاع داشته باشد. یعنی شرکت های خارجی عملا به این نتیجه می رسیدند که برای حفظ حریم خصوصی مالی خود بهتر است با ایران وارد معامله نشوند. این تنها یک طرف ماجرا بود. اگر به لیست منتشر شده توسط آمریکا نگاهی بیندازیم می بینیم شرکت ها و نهاد های مورد تحریم توسط این لیست عمدتا مربوط به نهاد های انقلابی و امنیت ملی می باشند. از جمله: بانک صادرات و انصار، کل بسیج، صدا و سیما، هوا و فضا، سپاه، نیروی انتظامی، قرارگاه خاتم الانبیا، چند تا از آزمایشگاه های دانشگاه شریف و... این موضوع تقریبا اصل هدف FATF است. اینکه می گویند FATF خودتحریمی است به همین معناست. یکی از اصلی ترین دلایلی که دولت برای حمایت از FATF بیان می کند این است که ما توصیه هایی که در مسیر منافعمان نباشد را قبول نخواهیم کرد یا اگر قبول کردیم عمل نخواهیم کرد. نقد های قوییی بر این نظر دولت وارد است. اول اینکه نه در استاندارد و نه در اسلام ما نمی توانیم حق تحفظ قائل شویم. یعنی نمی توانیم یک توصیه نامه مخالف اصول دین اسلام قبول کنیم و به برخی از بخش های عمل نکنیم. اسلام به کل با این موضوع مخالف است. چون تعریف این توصیه نامه از تروریست مخالف اصل ۱۵۴ قانون اساسی مبنی بر حمایت از مستضعفین است. چون FATF هر مجموعه ای را که علیه دولت کشورش قیام کند تروریسم می داند. از آن گذشته این سازمان تحت قطعنامه ی ۱۳۷۳ شورای امنیت جهانی است و اگر دورش بزنیم ذیل بند ۷ این شورا می شویم. یا در برخی دیگر از اظهاراتش دولت این موضوع را سیاسی جلوه می دهد. مثلا می گوید این موضوع در دولت قبلی تصویب شده بود. درحالی که شفافیت مالی در دولت قبلی به صورت محدود و در سطح داخلی تصویب شده بود. یا مثلا دولت می گوید که اگر ما FATF را نپذیریم سیستم بانکی کشور قفل می شود (مثل قبل که میگفت اگر ما برجام را نپذیریم جنگ می شود) و مخالفان هم صدا با اسرائیل هستند و می خواهند دولت را زمین بزنند. از دیگر دلایل دولت این است که ما می خواهیم زمان بخریم. همانطور که با یک تعهد که به آن عمل هم نکردیم ۲ سال از لیست سیاه خارج شدیم. تا زمانی که اصل نظام بانکی ما درست نشود نمی توان از این بحران اقتصادی بیرون آمد. دیگر دلیل آنها این است که ما با قبول FATF تنها ۲۰ درصد اقتصادمان را از دست می دهیم و در عوض ۸۰ درصد آن را نجات می دهیم. همچنین لیست مورد تحریم در واقع نقطه های قوت نظام ما را هدف گرفته است. تنها امید ما اکنون شورای نگهبان است. اما اگر شورای نگهبان این لوایح را تایید کرد هنوز راهبرد هایی وجود دارد. بدین صورت که ما طبق روال همیشگی تحریمها و حال خودتحریمیها را به فرصت تبدیل می کنیم. چون زمانی که نقاط قوت ما تحریم شوند مجبور می شویم برای حفظ کشور نظام مالی جدیدی برای آنها تعبیه کنیم که آن نظام خارج از ربا محوری بانکها و سیستم اقتصادی ما باشد. یعنی نظام اقتصادی مورد تایید اسلام که همان استفاده از طلا به جای پول با ارزش متغیر است. این خود قدمی بزرگ رو به جلو خواهد بود. حال روی حرف با نمایندگان و افرادی است که شبهه عدم شفافیت سازی از طرف گروهی را برای تصویب این کنوانسیون بهانه کردند این است که برای شفافیت مالی ما خودمان یک FATF داخلی تصویب کردیم اگر شفافیت میخواهیم همین را اجرایی کنیم. چه نیاز است که تمام این تحقیرها و خودتحریمیها را به جان بخریم تا طرف از برجام خارج شده ی ما از ما رضایت داشته باشد؟ به همین دلیل اکنون مخالفان FATF را مخالفان شفافیت مالی جلوه می دهند و با حاشیه سازی و بی ربط نشان دادن آن به برجام و ربط دادن به نظام و سیاست های اقتصادی FATF را تنها راه حل برای خروج از مشکلات اقتصادی کشور نمایش می دهند.

## تهران و بغض ناتمومش!

تهران شلوغ است. مثل همیشه پر از ترافیک و دود. اما انگار یک چیز در حوالی پلاسکو فرق می کند. خیابان ها را بسته اند. می گویند پلاسکو آتش گرفته است. اول همه خیلی ساده از کنار این خبر می گذرند. آتش گرفته است؟! خب خاموش می شود. آتش نشان ها هستند... اما کم کم که زمان می گذرد خیابان شلوغ تر می شود. دود در آسمان بیشتر، ازدحام مردم هم همین طور. می گویند آتش دارد به تمام طبقات می رسد. مردم دوربین به دست از سوختن جان و مال هم نوعان خود فیلم می گیرند. آتش نشان ها به این طرف و آن طرف می دوند و فریاد می زنند:

آقا نرو داخل... خطرناکه

خانم مشخص نیست کی داخل باشه... داریم تخلیه می کنیم نگران نباشید

مرکز... چرا نیروها نمی رسند؟

برید عقب... به ساختمان نزدیک نشید

اما هیچ کس این فریاد ها را نمی شنید. بعضی برای مال و تمام سرمایه ی یک عمر خود گوش هایشان را گرفته بودند و فقط می خواستند به داخل ساختمان بروند. بعضی عزیزانی داخل ساختمان داشتند و نام آن ها را فریاد می زدند و صدای دیگری نمی شنیدند. اما امان از کسانی که فقط برای تماشا گرفتن فیلم برای فضای مجازی صدای پر از درد و استرس آتش نشان ها را نمی شنیدند. در همین فریاد ها و گوش گرفتن ها به ناگهان ساختمان با آن همه عظمت فرو ریخت... به همین سادگی که می نویسیم فرو ریخت. اما فقط فرو ریختنش آسان بود. در دل ماجرا به حدی فاجعه بود که نمی توان با کلمه ها بیان کرد. حالا دیگر هیچ صدایی از آتش نشان ها نمی آمد. همه به زانوفتاده بودند و در سکوت و بهت به خرابه های روبه روی خود نگاه می کردند و با خود زمزمه می کردند:

واقعا تمام شد؟!

خدایا... حسین داخل بود

جواب بچه هاشون چی بدیم

و و و ...

ساختمانی که سالیان سال پابرجا ماند اما به یک باره قصد کرد بر سر مظلوم ترین انسان ها فرو بریزد. بر سر بی صدا ترین مردان تاریخ ؛ آتش نشان ها!

این ها فقط گوشه ای از این روایت تلخ است. بوی دود ، چشم های منتظر ، دل های نگران، خرابه هایی که جسم عزیزانی را در آغوش گرفته بود و... درد آور تر از این است که بتوان نوشت. آتش نشان هایی که لحظه ی آخر فقط فریاد می زدند که کسی داخل ساختمان نماند ، که جان کسی در خطر نباشد. فریاد می زدند:

نگذارید کسی بیاد داخل

طبقه ها را خالی کنید احتمال ریزش هست

از مردم عادی کسی داخل نباشه

حتی یک لحظه فکر نکردند ساختمان خطر ریزش دارد جان خود را نجات دهند. آتش نشان هایی که بیرون بودند فریاد می زدند نام همکار و رفیق خود را صدا می کردند. قصد داشتند برای نجات بقیه داخل ساختمان بروند. اما به یک باره تمام آوار بی تدبیری ها و بی توجهی های بقیه بر سر این ساکت ترین های همیشه در صحنه فرو ریخت. حالا وقتش بود؛ وقت آمدن مسئولان بر سر آوار پلاسکو و عکس و خبرنگار و فیلم تا همه ببیند چقدر مسئولان همیشه در صحنه حاضری داریم و اصلا به روی مبارک نیاورند که می توانستند جلوی این ویرانی را بگیرند. اما ماهم که مسئول نبودیم خیلی آتش به دل این مردان بی ادعا زدیم. مدام خبرهای دروغ را منتشر کردیم. از پیام دادن های زیر آوار ، از احتمال زنده ماندن آتش نشان ها در موتور خانه و... گفتیم و گفتیم و لحظه ای به دل خانواده و رفقاییشان فکر نکردیم.

آتش نشان یعنی فداکاری... نه به حرف. آتش نشان اهل لاف زدن نیست. فداکاری هایش را همیشه دیده ایم. چطور می شود در جایی باشی و بدانی تا لحظات دیگر تمام این عظمت بر سرت فرو خواهد ریخت اما باز به این فکر کنی که کسی جز خودت آنجا نباشد. آن لحظه ای که دل به آتش می زنند تا جان من و تویی را نجات دهند فکر کرده ای که اوهم فرزندی دارد؟! او هم چشم انتظاری دارد؟! او مثل همه ی ما دلبستگی هایی دارد؟! اما همه را رها کرده است. چه چیزی سخت تر از این است که از تمام آرزو ها و عزیزان خود بگذری برای نجات آرزوها و عزیزان بقیه؟! اما آن ها حتی بدون لحظه ای درنگ این کار را می کنند

و چقدر ما مردم بی انصافی هستیم. در چنین حادثه هایی حواسمان به سلفی گرفتن های پی در پی هست اما به جان کسانی که به خاطر ما به خطر افتاده اند نیست.

چقدر ما مردم بی انصافی هستیم. فلان مسئول را بزرگ می کنیم که از برنامه های پر از تدبیر خود برای جلوگیری از خرابی های بعدی!!! گذشته است و خود را با عجله به حادثه ای رسانده است که قرار بود با برنامه ها و قول و قرار های او دیگر پیش نیاید.

و چقدر قلم من ناتوان است برای گفتن حقیقت های این ایران و ایرانی های وقت و چقدر ناتوان تر است که نمی تواند با تمام وجود آتش نشان را توصیف کند.



## بریل، یک عاشقانه

مریم آقابابائیان ↓



من عصا به دستم و سال هاست با این عصا روزگار می گذرانم.

آدم های اطرافم خیلی جالبند هر کسی با یک شخصیتی، بعید هم نیست. همه تکه های یک پازلیم و در کنار هم یک جهان را می سازیم حیف که کسی نمی داند اگر یک پازل جا بماند همه جا می مانند...

روی نیمکت پارک که می نشینم نفس عمیقی می کشم و بوی ذرت مکزیکی به مشامم می خورد صدای خش خش برگ های پاییزی که روی زمین می رقصند گوشم را نوازش می دهد صورتم را رو به بالا می گیرم همان لحظه نم باران را روی صورتم احساس می کنم.

به مسیر طولانی راهم فکر می کنم و آهی می کشم عصایم را به دست می گیرم و بلند می شوم همان لحظه مرد جوانی دستم را می گیرد اصلا متوجه آمدنش نشده بودم سلامی می کند و رخصت می خواهد تا به من کمک کند عصای دومی می شود و آرام آرام مرا پیش می برد. چقدر حس خوبی است که به یک پازل وصل شده ام او هم حس خوبی دارد گرمای دستانش گویای همه چیز است حس ششمی که خداوند برایم به ارث گذاشته است باران تند می شود و محکم روی چتر بالای سرمان می خورد ولی او هم چنان آرام است. هاله ی انرژی او در اعماق قلبم فرو می رود و سعی دارد چراغ دل من را که مدت هاست خاموش است روشن کند چشمکی میزند و با خداحافظی مرد جوان دوباره دل به تاریکی می سپارد.

«روزت مبارک پدرجان امیدوارم همیشه لبخند بر لبانت باشد، خدانگه دار.» فرصت نداد به او جواب بدهم چتر را در دستانم گذاشت و از آنجا دور شد. صدای شلپ شلوپ پاهایش در گودال های آب را تا آخرین لحظه گوش کردم و او را به خدا سپردم.

اکنون که قدم برمی دارم بوی زمین خیس خورده با خاک را عمیقا استشمام می کنم ناراحت نیستم امروز یک موضوع را خوب فهمیدم. اینکه به دور از نگاه های از روی ترحم نگاه هایی از جنس تفقد هم هست درست است که از هیچ یک تجسمی عینی ندارم ولی حسم به گونه ای است که گویا قلمی به دستت بدهند و بگویند بکش یا بنویس. و من نمی دانم چه بکشم و چه بنویسم. واقعا هم همین طور است عشق در نظر هر کس نقشی دارد و در کلمه ای جای می گیرد اما در پازل من، کلمه ها گنجایش بار سنگین عشق را ندارند و نقطه می شوند مست شده بالا و پایین می روند(خط بریل)؛ عشق در من کل وجودم می شود در طرح های رنگارنگ نمی گنجد تک رنگ می شود به رنگ عصایم، سفید می شود در پهنه ی سیاه من.

من عصا به دستم و سالهاست با این عصا روزگار خوشی می گذرانم.

امضا روشن دل

## من سمع رجلا ینادی

زهرا براتی ↓

سلام بر سرزمین تین و زیتون، سلام بر دشت های وحشت زده و خونین، سلام بر غبار غم و اندوه بی پایان، سلام بر دستان کوچک تو، زمانی که از میان خاک آغشته به خون هم بازی ات سنگی را بر میداری و با نفرتی کودکانه بسوی وحشی ترین قوم تاریخ پرتاب میکنی.

این نامه ایست از کسی که بر بستر گرم و نرم خود آرام گرفته به کودکی که حتی معنای زندگی را هم نفهمیده.

کودکم من از تو و سرزمینت هیچ چیز نمیدانم، تو برایم بگو؛

اینجا کشوریست که کودکانش شب ها التماس میکنند تا قدری بیشتر بیدار بمانند اینجا کشوریست که بچه هایش از خروس و سوسک میترسند اینجا کشوریست که فخر خانواده ها رقص زیبای دخترکانشان شده

تو آنجا چه میکنی؟ شب ها چند بار با صدای خمپاره و تیر و فریاد از خواب میپری؟ لالایی های مادرت جز گریه و زاری چیز دیگری هم دارد؟ سگ ها ترسناک ترند یا سرباز های خونخوار اسرائیلی؟ تا به حال شده است از ته دل بخندی و یادآوری شهادت نزدیکانت خنده را به تلخند تبدیل نکند؟

ما اینجا به کودکانمان یاد میدهیم دو چرخه سواری کنند، تنهایی به مدرسه بروند، حق داشته و نداشته شان را از همکلاسی هایشان بگیرند... راستی گفتم مدرسه؛ تا بحال چن بار مدرسه تان بمباران شده؟ چند نفر از همکلاسی هایت جلوی چشمت جان داده اند؟

ما به فرزندانمان یاد میدهیم بابا نان داد. آیا پدری داری که نانت دهد یا مثل پدر محمد [۱] فدای بچه هایش شده؟

اینجا سخت ترین دوره ی زندگی نوجوانان دوره ی کنکور است ما اینجا بین تجربی و ریاضی گیر کرده ایم

تو چطور بین زندگی و شهادت انتخاب میکنی؟

هر اندازه هم که بپرسم و هر اندازه هم که پاسخ دهی باز هم تو و مردمانت را نمیفهمم. صدای تو به گوش من و هموطنانم نمیرسد. ما دیگر حتی سخن پیامبران را هم نمیشنویم که فرمودند:

مَنْ سَمِعَ رَجُلًا یُنَادِی یَا لِمُسْلِمِینَ فَلَمْ یَجِبْهُ فَلَیْسَ بِمُسْلِمٍ؛ هر کس بشنود صدای انسانی را که فریاد می کند: ای مسلمانان! به فریادم برسید و او را کمک نکند، دیگر مسلمان نیست.»

۱. محمدالدوره نوجوان فلسطینی بود که بهم راه پدرش شهید شد و سالروز

شهادت او را روز همبستگی با کودکان و نوجوانان فلسطینی نامیدند.

FREE PALESTINE  
LATUFF 2005

## کنار قدم‌های جابر

اربعین، حس خوبی که با شنیدن نامش خودمان را هم سفر جابر میبینیم و قدم‌هایمان را، مهمان قدم‌هایش می‌کنیم تا از قافله عشق عقب نمانیم. هر سال این کاروان شلوغ تر شده و عاشقانش بیشترند. ولی از دید دیگر هر ساله اتفاقات و رویداد هایی در حواشی این واقعه بزرگ اتفاق می افتد که شاید کمی از بار معنوی این حرکت عظیم بکاهد. در اینجا قصد دارم به برخی از حواشی این راه پیمایی عظیم بپردازم و بگویم شاید برخی کارهای ما قوم فرصت طلب و جبهه این کار را خراب کند. هر ساله دولت قبل از فرا رسیدن ایام هشدار میدهد زائران برای عبور از مرز حتما روایت داشته باشند. حالا چه اصراریست که بعضی ها از حالت انسانی خود تغییر کاربری داده و به یک ابزار قدرتمند پیش بری! جهت هل دادن سایر هموطنان برای گذشتن بدون روایت از مرز تبدیل میشوند، نمیدانم و همچنین نمیدانم اسم این کار را شور و علاقه به امام حسین (ع) بگذارم یا مجالی دلنشین برای گریختن از هزینه های ویزا؟

شاید کسی هم پیدا شود که از آن همه شور عکسی گرفته و پخش کند و آن وقت همه جامعه به اصطلاح روشنفکر جامعه طرح دوفوریت مبارزه با هزینه کربلا جهت رسیدگی به امور فقرا! را تصویب کنند و فریاد سر دهند که چرا پولتان را خرج فقرا نمیکنید؟

البته خب برخی هم حق دارند. ماشاالله حمایت های همه جانبه! دستگاه های اجرایی خود مزید بر علت است. از گرفتن پول بیمه که معلوم نیست قرار است کجا بدرد بخورد و معطلی های دادن روایت و ... خود باعث ایجاد شور بیشتری می شود.

مورد مهم بعدی عزیزانی است که میخواهند کل مشکلات اقتصادی، و نواقص جیب مبارک را یکجا در این ایام جبران کنند. لذا کرایه ی چهل هزار تومانی به طور ناگهانی می شود صد هزار تومان و چون کسی چاره ای ندارد حتما گرفتنش هیچ اشکالی ندارد یا زمین خدا صاف شده و میشود پارکینگ طبقاتی مجزایی که مجهز به پیشرفته ترین امکانات روز مثل نگهبان است و شش پنج هزار تومان بابت هر ماشین گرفته خواهد شد و به لحاظ امنیت بالای پارکینگ ها هم ممکن است رانندگان شیشه های ماشین خود را شکسته ببینند.

بعضی از هموطنان عزیز قصد تجارت عراق عرب کرده آنچه توان و قوت دارند را لباس های زمستانی خریده و با خود حمل میکنند که البته قصدشان خدایی نکرده کاسبی و فروختن اجناس به دوبرابر قیمت نیست بلکه حفظ مردم از سرما علت اصلی این کار است...

و نمونه های بسیار دیگر. زوار اربعین باید از همه جهات زائر باشد و این زیارتش در همه ابعاد وجودیش تجلی پیدا کند. زوار اربعین هنوز گرد زیارت از رویش نرفته بر سر جای پارک با هموطن خود دست به یقه نمی شود، زوار اربعین فرهنگ حسینی را در دل ایجاد میکند، حسینی می شود و حسینی می ماند.

کوتاه سخن این که این جریان عظیم مردمی هر سال بر شور و قوتش افزوده خواهد شد و هر سال راه پیمایی عظیم ما میتواند در سطح جهتی بسیار تاثیر گذار باشد و چه نیکو که با نشان دادن رفتار های زیبا از خود جلوه گاه تمدن عظیم ایرانی - اسلامی خود باشیم که «کونو لنا زینا و لا تکونو لنا علینا شینا» رپایان جمله ای خواندم و بر دل نشست. به خدا قسم رفتگر شهرداری از یزیدیان نیست. داغ دل خود را بر سر او خالی نکنیم. محرم. اربعین. کربلا همه باید ما را عوض کند که اگر نکرد در آن فایده ای نیست. بیاییم درست جا پای قدم های جابر بگذاریم...

یا حسین.  
کربلا به رفتن نیست. به شدن است. که اگر به رفتن بود شمر هم کربلایی بود

قال سید الخیرین  
حسین منی اناس حسین

## حسین از من است و من از حسین

حسین علیه السلام مظهر عشق به خدا و عاشورا، برگه ضمانت خدا برای استقامت شیعیان

حسین علیه السلام مظهر عشق به خداست. کسی نمی دانست که حسین عاشق است؛ لذا زخم تنش را دیدند ولی سوز دلش را ندیدند و درک نکردند و نخواهند کرد.

نفهمیدند که امام حسین علیه السلام چه سری دارد؛ زخمش را دیدند، نجوا و مناجاتش را ندیدند.

امام حسین علیه السلام دلش را برای مناجات با خدا پُرپر می زند. و کسانی که عزم کشتنش را دارند چه می دانند حسین علیه السلام چه حالی باخدای خود دارد در حالی که صدای آن امام را هم نشنیدند همان نوای (هل من ناصرینصرنی) ای که برای جذب خودی هایی که از بد روزگار و بد خودشان در لشکر عمرابن سعد مقابل آن امام ایستاده بودند.

آری چه میداند حسین علیه السلام چه حالی با خدای خود دارد.

امام غیرت ... است اما وقتی شب عاشورا قصد وعزم سپاه یزید و ابن سعد را برگرفتن بیعت یا کشتن خود و یارانش را و بی فایده بودن نصیحت ایشان را دید، یک درخواست میکند. آیا امام حسین علیه السلام اهل تقاضا بود آن هم از ابن سعد؟!

از همه مهم تر آنکه این تقاضا را بر دوش عباس بن علی واگذار کرد که منت هیچکس را نمی کشد، می آید و به عمر بن سعد ملعون می گوید: برادرم مرا فرستاده تا امشب را از شما مهلت بگیرم.

از جمله های حضرت اباعبدالله علیه السلام این بود که ( خدا می داند که من کثرت دعا و مناجات را دوست دارم ).

اینجا حسین علیه السلام حقیقتش را آشکار می سازد که خدایا برای مناجات با تو و برای اینکه یک شب بیشتر با تو حرف بزنم، منت عمرابن سعد را کشیدم و به ابوالفضل که هرگز از کسی تقاضایی نکرده بود گفتم برو و از این سپاه تقاضا کند. امام حسین علیه السلام در واقع کربلا همه چیزش را در راه خدا و برای عشقش و رضایت او داد. و حالا خداوند می خواهد امام حسین علیه السلام را پس از چهارده قرن به جهانیان نشان بدهد و بگوید ( این فرد برای ما فداکاری کرد، حالا ببینید ما با او چه می کنیم! )

خواست خداوند متعال عزت امام حسین علیه السلام است چراکه در سخت ترین شرایط استقامت و صبر کرد و خداوند می خواهد امام حسین علیه السلام سرمایه همگان شود چراکه بتوانند بایستند و مقاومت کنند چون وقتی دیگران در شرایط بدتر مقاومت کردند در شرایط بهتر نمی توان گفت تکلیف ندارم.

داشته های امام حسین علیه السلام از همان روز های سخت ناشی می شود. اینکه گریه براو طلسم میشکند و دل با گریه بر او باز میشود، شوخی نیست. شما با همه چیز نمیتوانید دلتان را باز کنید تا نور خداوند در آن وارد شود، ولی یک قطره اشک این کار را برایتان می کند. و به راستی حسین علیه السلام کلید هدایت و کشتی نجات است.

برگرفته از کتاب آئینه تمام نما

آیت الله حائری شیرازی

## صادرات بازبان بچگانه

توی تقویم خانه مان یک روز را روز صادرات نامگذاری کرده اند. دلیل این نامگذاری را نمی دانم. شاید تولد بانک صادرات است و در چنین روزی بانک صادرات به دنیا آمده است. بانک صادرات؟!؟!؟! به عقل جور در نمی آید. هیچ کس تا به حال بانک به دنیا نیاورده است. خانم همسایه هم که بچه اش به دنیا آمد، شبیه بانک نبود؛ عمه فرزانه هم همین طور...

به شکم مادرم هم که نگاه میکنم با واقعیت جور در نمی آید که حتی یکی از صندلی های بانک توی شکم مادرم جا شده باشد.

خانم دکتر هم گفت بچه تان دختر

است. بانک که نمیتواند دختر باشد...

توی شناسنامه ام نوشته: صادره

از کرمان. اما هر کسی در

شناسنامه اش صادره از

جای خاصی نوشته شده،

مثلا شناسنامه ی مادرم

صادر از یزد است؛ پس

چرا در یک چیز عمومی

مثل تقویم روز تولد

صادرات را نوشته اند؟

مطمئنم به شناسنامه

مربوط نمی شود.

پس چرا صادرات به دنیا

آمده است؟ توی کشور من

واردات زیاد است؛ از سنجاق بگیر تا

چتر نجات. حتی یک نفر زیره را به کرمان

برده بود

خاله ام اصفهان زندگی میکند. یک روز یک بسته ی گز برایمان آورد

اما روی آن نوشته بود: made in china

صادرات، روز تولدش در تقویم هست اما هنوز متولد نشده. اگر

متولد می شد پدرم الان بیکار نبود و بانک صادرات... عه...

بخشید منظورم خواهرم است؛ دیگر در فقر به دنیا نمی آمد. پدرم

کارخانه ی قند داشت. وقتی قندهای خارجی ارزان وارد شد دیگر

پدرم نتوانست کارخانه اش را نگه دارد و... به هر حال من خیلی

دوست دارم صادرات به دنیا بیاید...

صادرات جان

تولدت پیشاپیش مبارک

## گذری در آشپزخانه ی دانشگاه فرهنگیان

امیرعباس آقابابایی

دانشگاه فرهنگیان و دانشگاه شهید رجایی و هر نقطه ای که تربیت معلم بر آن

صدق می کند، بایستی هم کما و هم کیفاً توسعه پیدا کند. (مقام معظم رهبری)

آیا واقعا کما و کیفاً به وضعیت دانشجویان دانشگاه فرهنگیان رسیدگی می شود؟

آیا حداقل نیازهای دانشجویان دانشگاه فرهنگیان برطرف می گردد؟؟

وضعیت خدمات سلف چگونه است؟

مسئولین باید به این سوالات و پرسش های بسیاری از این دست، پاسخگو

باشند. چگونگی وضعیت دانشگاه فرهنگیان را می توان از بررسی شرایط

دانشجویان تشخیص داد.

**مسئله تغذیه و سلف سرویس ها از جمله موضوعات مهم دانشگاه**

**می باشد. در اکثر دانشجویان خوابگاهی مشکل معده درد، ورم**

**معده، مشکلات گوارشی و حتی ریزش مو دیده می شود و این**

**خود بیانگر امکانات ضعیف دانشگاه می باشد**

غذا های نامناسب و کم کیفیت، برنج های یک متری و کباب های همچون

سرو محکم، نشان دهنده وضعیت نابه سامان غذا هاست. حتی نمی توان

وضعیت غذا ها را با غذای سایر دانشگاه های روزانه مقایسه کرد. در صورتی که

دانشگاه فرهنگیان نیز باید همچون سایر دانشگاه های روزانه از کیفیت غذایی

خوب و حتی بالاتری بهرمنند باشد چرا که این دانشگاه تفاوت مهمی با سایر

دانشگاه ها دارد و آن تفاوت هم تربیت معلمانی برای پرورش و آموزش آینده

سازان کشور می باشد. هنگامی که در جمع دانشجویان در رابطه با وضعیت غذا

و سلف سرویس ها صحبت می شود، اکثر آن ها ناراضی هستند و انتقاد های

خود را به مسئولین پردیس های دانشگاهی اعلام می نمایند که با جوابی از سر

باز کننده مواجه می شوند. برطرف کردن کیفیت پایین غذا های دانشگاه، مسئله

ی سخت و غیر ممکن نیست چرا که با کمی نظارت و برنامه ریزی قابل حل می

باشد، چرا که دانشگاه هایی همچون صنعتی شریف، علامه، تهران و ...

توانسته اند دانشجویان خود را از نظر امکانات رفاهی و تغذیه راضی نگه دارند.

مسئولینی که شعار حمایت از کالای داخلی سر می دهند و بالای سر برگ ها و

ابلاغیه های خود از این شعار استفاده می کنند چگونه است که از برنج هندی و

گوشت برزیلی برای تهیه ی غذا ی دانشجویان استفاده می کنند. باز جای شکر

دارد که سیب زمینی و پیازه وارداتی نداریم!!!

جالب اینجاست که در پاسخ به این پرسش که چرا از برنج ایرانی استفاده نمی

کنند، می گویند: آشپز نمی تواند برنج ایرانی را به خوبی بپزد. مگر می شود

آشپز باشی و نتوانی برنج ایرانی طبخ کنی!!! یا اینکه می گویند برنج ایرانی گران

است. پس چرا سایر دانشگاه ها می توانند برنج ایرانی تهیه کنند و بپزند. آیا

مبالغی که به صورت ماهیانه از دانشجویان کسر می شود پاسخگوی این نیاز نمی

باشد؟

۴۵ درصد از حقوق دانشجویان به صورت ماهیانه کسر می شود که در مجموع

مبلغ قابل ملاحظه ای می باشد، اگر هم حقوق کسر شده دانشجویان را در نظر

نگیریم، حمایت و بودجه ای که وزارت علوم یا وزارت آموزش و پرورش برای

رسیدگی به این مسائل اختصاص داده است، مکفی نمی باشد؟

در هر صورت وضعیت نا به سامان تغذیه ای دانشگاه، شایسته دانشجویان

دانشگاه فرهنگیان نمی باشد، چرا که جایگاه دانشجویانی که قرار است در آینده

به عنوان معلم در جهت پرورش نسل های آینده کشور گام بردارند بالاتر از آن

است که برای مسائل اولیه ای چون تغذیه دارای تنش و مشکل باشد و کسی هم

پاسخگوی مشکلاتشان نباشد. حداقل اگر دانشجویان برایتان مهم نیستند به فکر

بیانات رهبری، اقتصاد کشور و کارگران و کشاورزان زحمتکش باشید.





## معنی آزادی

سلسله مباحث پیاپی امون آزادی در بیان شهید مطهری (ره)  
برگرفته از کتاب آزادی انسان انتشارات بینش مطهر

حال ببینیم معنای آزادی چیست؟ این آزادی و آزادگی که می گویند، یعنی چه؟ آزادی یکی از لوازم حیات و تکامل است؛ یعنی یکی از نیازمندی های موجود زنده آزادی است. فرقی نمی کند که موجود زنده از نوع گیاه باشد یا از نوع حیوان، یا از نوع انسان، به هر حال نیازمند آزادی است؛ منتها آزادی گیاه متناسب با ساختمان آن است؛ آزادی حیوان طور دیگری است و انسان به آزادی های دیگری ماورای آزادی های گیاه و حیوان نیاز دارد. هر موجود زنده خاصیتش این است که رشد می کند؛ تکامل پیدا می کند؛ متوقف هم نیستند. اصلا آزادی برای جمادات مفهوم ندارد؛ ولی گیاه باید آزاد باشد. موجودات زنده باید برای رشد و تکامل به سه چیز نیاز دارند:

۱. تربیت ۲. امنیت ۳. آزادی

تربیت عبارت از یک سلسله عوامل است که موجودات زنده برای رشدشان به آنها احتیاج دارند؛ مثلاً یک گیاه برای رشد و نموش به آب و خاک احتیاج دارد؛ به نور و حرارت احتیاج دارد. یک حیوان به غذا احتیاج دارد و یک انسان تمام احتیاجات گیاه و حیوان را دارد؛ به علاوه یک سلسله احتیاجات انسانی که همه آنها در کلمه ((تعلیم و تربیت)) جمع است. این عوامل، به منزله غذاهایی است که باید به یک موجود زنده برسد، تا رشد کند. باور نکنید که یک موجود زنده بتواند بدون غذا رشد کند. قوه غذایی یکی از لوازم زندگی موجود زنده است. دومین چیزی که موجود زنده به آن احتیاج دارد، امنیت است. امنیت یعنی چه؟ یعنی موجود زنده چیزی را در اختیار دارد؛ حیات دارد؛ لوازم و وسایل حیات را هم دارد؛ باید امنیت داشته باشد تا آنچه را دارد از او نگیرند؛ یعنی از ناحیه یک دشمن و یک قوه خارجی، آنچه دارد از او سلب نشود. انسان را در نظر می گیریم. انسان هم به تعلیم و تربیت احتیاج دارد و هم به امنیت؛ یعنی جان دارد، جانش را از او نگیرند، ثروت دارد، ثروتش را از او نگیرند، سلامت دارد، سلامتش را از او نگیرند، آنچه دارد را از او نگیرند.

سومین چیزی که هر موجود زنده ای به آن احتیاج دارد، آزادی است. آزادی یعنی چه؟ یعنی جلوی راهش را نگیرند، پیش رویش مانع ایجاد نکنند. ممکن استیک موجود زنده امنیت داشته باشد؛ عوامل رشد هم داشته باشد؛ ولی در عین حال موانع جلوی رشدش را بگیرند. فرض کنید که شما می خواهید گیاهی را رشد بدهید. علاوه بر همه شرایط دیگر، باید محیط برای رشد او \_از نظر عدم مانع\_ مساعد باشد، مانعی در کار نباشد که جلوی رشدش را بگیرد؛ مثلاً یک درخت، وقتی می خواهد رشد کند، باید جلوی فضای بازی باشد. اگر شما نهالی را در زمین بکارید در حالی که بالای آن یک سقف بزرگی باشد، ولی این نهال، نهال چنار باشد، امکان رشد برای آن نیست.

## چهارچوب یک مقاله



عرض سلام خدمت تمامی خوانندگان مجله تحریر امیدوارم تا اینجای کار از مطالب مجله لذت برده باشید در این قسمت از مجله قصد داریم چارچوب و اصول یک مقاله علمی ساده را به شما عزیزان معرفی کنیم و بهتون ثابت کنیم که مقاله نوشتن ساده تر از اونیه که فکرشو میکنین. پس با ما همراه باشین.

تحقیق و پژوهش از اهمیت ویژه ای برخوردار است و به جرات میتوان گفت که همه پیشرفت های علمی صنعتی پژوهشی تکنولوژی و جامعه شناسی بر پایه تحقیق و پژوهش استوار است. اصلی ترین و مهمترین شیوه ارائه نتایج یک مطالعه و تحقیق، تهیه مقاله پژوهشی است و محقق در صحنه تولید و انتشار علمی موفق است که بتواند نتایج پژوهش خود را در مجلات معتبر پژوهشی یا یک همایش معتبر علمی به چاپ برساند. از آنجا که نوشتن صحیح و مناسب یک مقاله یک رکن اساسی برای چاپ مقالات علمی میباشد، در این ستون از مجله میخواهیم هر دفعه قسمتی از اصول و چارچوب مقاله نویسی رو به شما دوستان آموزش بدیم در این شماره به بررسی چارچوب هر مقاله میپردازیم. به طور کلی هر مقاله پژوهشی شامل اجزای اصلی زیر است:

عنوان

نام نویسنده یا نویسندگان

اطلاعات تماس

چکیده

واژگان کلیدی

مقدمه

مبانی نظری تحقیق

روش تحقیق

یافته های تحقیق

بحث و نتیجه گیری

فهرست منابع

هرمقاله علمی باید موارد ذکر شده را در دل خود به ترتیب داشته باشد. اما همه حرفهایی که زده شد در مورد چارچوب مقاله بود ما در مورد چارچوب مقاله نویسی حرفی نزدیم. اگر بخواهیم خیلی ساده بگوییم نخستین گام مقاله نویسی مقاله خوانی است... آری بهترین راه مقاله نوشتن خواندن مقالاتی در زمینه مورد علاقه است که باعث میشود چارچوب کار دستتان بیاید و دومین گام مقاله نویسی چیزی نیست بجز نوشتن مقاله به همین سادگی ب همین خوشمزگی. همین الان میتونید از منابع مختلف مقالات مورد علاقتون رو پیدا کنید و مطالعه کنید و موارد بالا رو توی اون ها پیدا کنید.

## چرخ زندگی خود را جلبدازید



## شهید مطهری: برای هفتادسال زندگی، ۷ ساعت آموزش لازم است

داستان زندگی یکایک ما شبیه آن بچه کوچکی است که چرخ ماشین اسباب بازی اش از جا در آمده است این بزرگترین معطل جهان برای او بحساب می آید، که پدر و مادرش با تبسم او را دلداری می دهند و به آسانی چرخ ماشینش را درست می کنند. خارج شدن چرخ ماشین اسباب بازی برای پدر و مادر یک معطل نبود، چرا؟ چون توانایی پدر و مادر نسبت به این مسئله زیاد است در زندگی این مشکلات نیستند که کوچک یا بزرگ می باشند بلکه توانایی های ما هستند که کم یا زیاد هستند افراد در زندگی مشترک (بخصوص اوایل زندگی) زوجین باید مهارت های خود را افزایش دهند تا بتوانند چرخ های زندگی خود را جای بیندازند یکی از مهارت ها سبک درست گفتگو است.

سبک های گفتگویی بین زوجین:

(۱) تهاجمی: (**aggressive**) اهمیت یافتن خواسته یکی از زوجین

(۲) منفعل: (**passive**): عدم بیان خواسته به علت عدم اعتماد بنفس، پرهیز از ناراحت کردن یک دیگر و ....

(۳) منفعل- تهاجمی (**passive-aggressive**): پرخاشگری به شکل مبهم

(۴) صریح: (**asseverate**): استفاده از پیام های کامل و گله گذاری مناسب

در شماره های بعدی نشریه به مهارت های مورد نیاز زوجین مانند: توانایی گله گذاری خوب، افزایش توانایی عاطفه و آشنایی با فوت و فن های نوازش و شناخت بهتر زن و مرد می پردازیم.

توصیه ای از امام خمینی: خانه برای همسرت به گونه ای فراهم کن تا همسرت هنگامی که به خانه فکر می کند به آمدن مشتاق شود

## ناملے بر بازگشایے مدارس

همه ساله در اول مهر بازگشایی مدارس به شیوه ای نمادین در سطح کشور با حضور استانداران و ائمه ی جمعه و نمایندگان مقام معظم رهبری در استان و مدیران کل آموزش و پرورش برگزار می شود و مدرسه ای را با شاخص های غالباً تعداد دانش آموز، ساختمان مناسب، معلمان با تجربه، در دسترس بودن انتخاب می نمایند و دانش آموزان که غالباً از مدارس دخترانه هستند در حیاط مدرسه به صف می شوند و از یک تا دو ساعت، در مراسم ایستاده به سخنان استاندار و مدیرکل آموزش و پرورش گوش می کنند که اکثر اوقات از اهمیت تحصیل و شرافت شغل معلمی و نقش نسل جدید در توسعه ی کشور سخن می گویند و عموماً توان برقراری ارتباط با دانش آموزان را ندارند. گویا نمایشی از بیگانه بودن فضای ذهنی و روحی مدیران با دانش آموزان را در سن مدرسه مشاهده می کنیم که این نشان از اولویت نداشتن مدرسه در فضای ذهنی مدیریت کلان استان و کشور دارد و همدلی و همراهی کردن با این نسل را با بیان خاطره ای از دوران تحصیل خود کاهش می دهند و متأسفانه در کلان شهرها از مجری مشهور با هزینه گزافی دعوت می کنند و فرصت تقویت اعتماد به نفس دانش آموزان، فرصت تشخیص استعداد های دانش آموزان و بالاتر فرصت زندگی مدرسه ای را از دانش آموزان می گیرند و سرانه ی آموزشی چندین دانش آموز را پاکت کرده و تقدیم مجری می نمایند و آن گاه با شیرینی و شکلات، سلام و صلوات مراسم را به پایان می برند و همه غانما و سالما به محل کارشان بر می گردند و مدیر کل آموزش و پرورش از باب قدر شناسی تلفنی و یا مکتوب از آنان قدر دانی می کند و دانش آموزان تهرانی این بخت را دارند که رئیس جمهور و وزیر در بازگشایی مدارس آنها را همراهی می کنند و رئیس جمهور محترم علاوه بر سخنرانی در یکی از کلاس های درس به صورت نمونه حضور می یابند؛ پس از این مقدمه به بازخوانی ماموریت بازگشایی مدارس می پردازیم.

در ایران دوره تحصیلی از اول مهر ماه شروع می شود و بر اساس برنامه ی درسی ملی ۳۷ هفته با احتساب دو هفته امتحانات ادامه می یابد که به دلایل متعددی از تعطیلات رسمی و غیر رسمی ناخواسته و خواسته به ۲۴ هفته کاهش می یابد و از دوران تحصیل بچه ها بزن و در رویی را در محیط قانونی و رسمی و بی اعتنایی به برنامه رسمی را یاد می گیرد و آن روی سکه را می توان خواند که معلم و دانش آموز مدرسه و آموزش را بیشتر از محیط بیرونی دوست ندارد و همانند پرنده در قفس می خواهد از آن پرواز کند ظریفی که چند سالی در دیار دگر بود می گفت در آن دیار برای رفتن به مدرسه فرزندم جلو جلو می رفت و من به دنبال او حرکت می کردم ولی در کشور خودم من جلو می افتم و بچه ام با فاصله از من، به مدرسه می رویم القصه و نقطه سر خط اینکه اگرچه تعطیلات تابستانی، برای دانش آموزان پیش بینی شده است و شکاف آموزشی را سبب می شود ولی مهلتی برای مدیران ستادی است تا خود را کما وکیفا برای بازگشایی مدارس در سال جدید پیش رو آماده کنند که عمده ی آن ارزیابی برنامه های سال گذشته و اصلاح و تغییر و یا حذف و یا خلق برنامه جدید است.

به عنوان مثال ارزیابی علل مردودی ۶۰ هزار دانش آموز در سطح کشور به ویژه پایه اولی ها چیست؟ و چگونه می توان آن را کاهش داد؟ ارزیابی کیفیت آموزش با شاخص تراکم کلاسی، مواد و رسانه آموزشی متنوع، محیط آموزشی - تربیتی غنی، آموزش مستمر معلمان، ارزشیابی فرآیندی یادگیری دانش آموزان بیانگر رشد شاخص ها و یا کاهش آن است؟ و یا در سال جدید به خاطر صرفه جویی اقتصادی و جلوگیری از کسری بودجه آموزش و پرورش بخشنامه ادغام کلاس ها را راهی مدارس کردیم و در بازگشایی مدارس با میانگین کلاسی ۳۰ و چند نفر مواجهیم.

و اگر نبود مدیران کلان و امر و نهی آنان مدیران محلی و مدرسه ای با افزایش تراکم کلاس مبارزه می کردند تا در طول سال با اعتراض معلمان و دانش آموزان مواجه نشوند؛ ولی این شاخص ها هر سال نسبت به سال قبل بدتر می شود ساعات آموزش های ضمن خدمت برای برزو نگه داشتن معلمان و ارتقای شایستگی آنها کاهش می یابد و بلکه با حربه صرفه جویی اقتصادی و افزایش میانگین نسبت دانش آموز به معلم در استان و کشور کلاس ها را ادغام و با حربه آموزش های مجازی کلاس های ضمن خدمت را حذف می کنند و اجازه ی گفتگوی معلمان و تقویت هویت حرفه ای آنان را سلب می کنند؛ البته هر سال مراسم نمادین بازگشایی فربه تر می شود

جمهوری اسلامی ایران  
وزارت آموزش و پرورش



کرامی باد  
بهار دانیایی و توانایی

اداره کل آموزش و پرورش

## خاطره توسعه و پژوهش

اما همیشه دغدغه ی این موضوع را داشتم که من هم چگونه می توانم یک معلم موفق باشم. وقتی که دوبار به تنهایی کلاس به دستم سپرده شد، نگرانیم بیشتر شد. بچه های این زمانه همانند مانسل خاله بازی ولی لی کردن نیستند. حال یکی از انرژی شیمیایی می پرسدویکی در آرزوهایش از عاقبت به خیری صحبت می کند. آن کی می خواهدالسا شود وبغل دستی اش رویای داشتن جنسیس سودان را دارد که حتی من نمی دانم چه شکلی است. این ها دقیقا عین آرزوهای بود که وقتی بچه هادرخواست کردم بنویسند، تحویلم دادند. ساکت کردن آنها دیگر خود پروسه ای جداگانه بود. در عین اینکه ۵ نفر دورم ایستاده بودند ودونفرهم کنار کمد با یکدیگر دعوا می کردند، چندین نفر از ته کلاس خانم، خانم می کردندوبقیه هم چند نفری مشغول صحبت باهمدیگر بودند. برای لحظه ای داشتم کنترل را از دست می دادم. آخرهیچکدامشان با جان وقربان به حرفایم گوش نداده بودند. پس تصمیم گرفتم جدیت را بارفترام جمع کرده در اخم صورتم ضرب کنم تا بلکه کمی این موجودات فضایی حواسشان جمع شود. برای همین به سمت در رفتم، و آن راباز کردم وباسکوت در کنار در باز به بچه ها نگاه کردم. آخر این دقیقا کاری بود که معلمشان انجام می دادو بچه ها ساکت می شدند. گویی که غیرمستقیم تهدید می کرد جای بچه های پرحرف در کلاس من نیست. بعد از چند دقیقه که بچه ها هم چنان به سر و کله ی همدیگر می زدند، این راه حل من نیز با شکست مواجه شد، تصمیم گرفتم خودم باشم همانی که همیشه در رویاهایم تصور می کردم. زمانیکه محبوب بچه ها هستم و آنها نیز از سر علاقه ونه صرفا جبر حاکم برم محیط، به حرف های من گوش می دهند. ابتدا مداد و خودکار را برداشتم وتظاهربه نوشتن اسامی آنها کردم. با اینکه فقط سه جلسه بود که باهم روزگار می گذرانیدیم، نام بیشترشان را از بر بودم. یک آفرین به حافظه ی خود کفتم وشروع کردم به گفتن نامشان که ساکت شوند. اول کمی شگفت زده شدند که چگونه انقدر زود اسمشان را حفظ کرده ام. یکی از بچه ها نام خانوادگی اش را از من پرسید. به گمانم فکرمی کرد کن جادویی چیزی دارم که نام خانوادگی اش را از چشمانش بخوانم وبه او بگویم. زیرا تا به حال در کلاس من حضور و غیاب انجام نشده بود فقط نا مکوچک بچه هارا می دانستم. به همین دلیل صادقانه پاسخ دادم که اطلاعی ندارم و چون در کلاس فقط نام های کوچکیان گفته شده من نیز به حافظه ام سپرده ام. سپس باهیجان پیشنهاد یک کار جذاب را به بچه ها دادم. میدانستم که زنگ آخر روز چهارشنبه هیچکدام دل و دماغ درس پرسیدن وحل تمارین راندارند. به همین منظور سعی کردم شیرینی رفتن معلمشان رابه کام آنها تلخ نکنم وبا آب وتاب از آنها خواستم که برگه های کوچکی را بردارند. سپس چشمان خود را ببندند. و یک ابر بالای سر خود تصور کنند و سه تا از آرزوهای خود را بنویسند وبه من بدهند. سپس آنها شروع کردند به نوشتن ومن در این حین از آرزوهای بچگی خود می گفتم که دوست داشتم خانم دکتر شوم اما الآن معلم شده ام ومی خواستم هم یک قدم به دلهایشان نزدیک شوم وهم متوجه شوند که ممکن است که تصورات بچگی مان تحقق پیدا نکند و واقعیتی شیرین تر جایگزین آن بشود. گل خنده راکه روی چهره شان دیدم از خودم وفکری که به ذهنم رسیده بود، خوشحال شدم خود نیز کنجکاو بودم که چه آرزوهای روی برگه ها ثبت شده است. هنوز هم سروصدا در کلاس بود اما غیرقابل کنترل نبودند. دوستشان داشتم، تک تک شان را. حتی آن یکی که با من بر سر لچ افتاده بود، زیرا از او خواسته بودم که تراشش رابه دوستش هم بدهد. متاسفانه روحیه ی همکاری و کمک به یکدیگر در آنها خاموش بود. وقتی آرزوهایشان را در منزل خواندم، پنجره ی دیدم به دنیای آنها بازتر شد. بعضی کاملا بالاتر از سن خود وبعضی متأثر از فرهنگ خانوادگی آرزوهای خود را بیان کرده بودند. حال می فهمم که کارورزی علاوه بر خسته کننده بودن نوشتن گزارشات فیزیکی وشیرینی بودن با بچه ها، کارگاه تجربه نیز هست ومن همچنان در این چهار هفته مشغول خاطره بازی باتجربه های معلم بودم، بودم.

اولین بار که نام کارورزی را از زبان خواهرم شنیدم به نظرم پدیده ای آمد که چندان به مذاق آدم خوش نمی آمد. مشکلاتی که او برای کارورزی متحمل می شد واسترسی که در اثر توجیه نبودت استاد راهنمایش به او وارد می شد، باعث شده بود که شیرینی کارورزی رابه کام او تلخ کند وتبديل به یک غول بزرگی شود که رستم با گذراندن هفت خوانش نمی توانست آن را شکست دهد. گزارشات زیاد کارورزی، دوباره کاری ها، توجیه نبودن مدیرمدار، سعی، س و به تبع آنها معلم های راهنما، مرا از این کلمه ترسانده بود. دیگر حتی از تصویر بچگی هایم که یک خانم به کلاس ما می آمد و گاه گمان می بردیم که از اداره آمده است، اثری باقی نمانده بود. امسال که واحد کارورزی را انتخاب کردم، سعی کردم کلاه زرد بر سر بگذارم وباتوکل برخدا بر سر کلاس بروم. اول مهر که به دانشگاه رفتم، وقتی متوجه شدم که واحد پژوهش وتوسعه ی حرفه ای به منظور توجیه درس کارورزی برای کمک به دانشجویان ارائه شده است، کمی از ترس حاکم بر وجودم کاسته شد. در روز کارورزی هنگام مواجهه با استاد بسیار عالی ام، سرکار خانم قرنی [انگرنی] هایم رابه دست فراموشی سپردم. حال سرشار از امیدی بودم که ناشی از حس طراوت خانم معلم شدن بود. دوست داشتم زودتر به مدرسه بروم تا در کنار بچه ها بودن را تجربه کنم. گاهی اوقات ممکن است اولین ها بخاطر مبهم بودن تصویر ذهنی شما، یا کم تجربه بودن، یا نا آشنا بودن افراد، به مذاق آدم خوش ننشینند. مانند اولین روز مدرسه، اولین روز کاری اولین بار خواستگاری ویا..... اولین روز کارورزی. که در آن زمان است که باید قرص تقویت اعتماد به نفس یا همان توکل بر خدا رابه موقع خورد افکار درونی ات بدهی تا باعث ضد عفونی هر چه ذهنیات منفی است، بشود. باید به آن بهترین ها فکرنی تاقله ی آرامش رافتح کنی. من نیز به این موضوع باور داشتم که حتی اگر مشکلی پیش آمد، می توانم از پس آن بر بیایم. از طرفی رفتن به کارورزی وبودن با بچه ها از آن عاشقانه هایم بود که حتی مشکلات نیز نمی توانستند شیرینی اش رابه کام آرزوهایم تلخ کند. وقتی پا به مدرسه گذاشتم، با وجود سردی دستانم که ناشی از همان اولین بارم بود، به جای خون هیجان در رگهایم جاری بود. در ابتدا کلاس داشتن باشخصی که در چارت آموزشی به نام معلم تقلیل معرفی شده است، از آن پیش بینی نشده هایی بود که انتظارش رانداشتم؛ که اگر قرار باشد که یک زنگ هنر وزنگ بعدی ورزش داشته باشم، پس باید از تجربه اندوزی برای درس هایی همچون علوم وریاضی چشم پوشی کنم. اما قضاوت زود هنگام همیشه هم جواب نمی دهد. و این دفعه از آن وقت هایی بود که شکرگزاری زیر لبی ام را همراه بابوس روانه ی آسمان کردم. معلم راهنمایم فوق العاده بود. از آن گیاه های نادری که باید چراغ دستت بگیرد وپیدایش کنی که اگر موفق شوی برای درمان همه ی مشکلات افتاده به جانت کافی است. به نظرم آمده است که او هست تا در این خشکسالی نور آجر روی آجر بگذارد تا به هدفش که انسان سازی است برسد. از آن شخصیت هایی که دوست داری در کنارشان مشهده ی تأملی که سهل است، اوقات را بگذرانی و یاد بگیرد که معلمی یعنی باید با تمام وجودت در برابر دانش آموزانت مسئولیت پذیر باشی. حال اگر تواضع نیز به این فرمول لطیف اضافه شود، باید به دانش آموزان آن معلم حسودی کرد. که ای کاش چند قطره از عنصر وجودی اش در دیگران نیز پیدا می شد.



# عباس دانشگر شهید مدافع حرم